

سونامی ارتجاع در خاورمیانه

فرهنگ قاسمی



در نوشته های گوناگون از جمله مقاله " ملیت ایرانی " گفته بودم تغییراتی در وضعیت خاور میانه در کار است. با حوادث غزه و داعش به نظر میآید که بخشی از این تغییرات شدت یافته باشد. اما قابل تصور نبود که به این شدت تفکرات ارتجاعی که مخالف با جامعه مدرن میباشند توانسته باشد نه تنها در خاورمیانه بلکه در بسیاری از کشورهای اروپایی و حتی آمریکا رشد نماید. بردهداری به طور مشخص اعمال گردد و حقوق زنان به این شدت زیر پا گذارده شود جای ملایمت و انسانیت را آدمکشی بگیرد استدلال و مذاکره فدای زورگویی و قدرت نمایی گردد.

خاورمیانه این روزها در آتش جنگ میسوزد و معلوم نیست فردا از ویرانه های بعد از جنگ که حاصل سازش های قدرتهای جهانی و نظام های ارتجاعی منطقه که با قدرت مالی خود آرایش جدیدی را در جهان پی میریزند چه وضعیتی تازه ای در انتظار مردم این منطقه باشد.

جمهوری اسلامی ایران تضعیف شده در اثر تحریم های اروپا و آمریکا که در لابلای چرخ و دنده های مذاکرات اتمی گیر کرده است در اثر سیاست های غلطش کشور ایران را در وضعیت بسیار خطرناک قرار داده است.

حماس که خود یکی از ارتجاعی ترین و وابسته ترین گروه های فعال در فلسطین می باشد در واقع تمام کوشش خود را برای برتری خود در فلسطین متمرکز کرده است. این تشکیلات نظامی - سیاسی که در واقع از دین به عنوان یک ابزار برای رسیدن به قدرت استفاده می کند دست به اشتباه زد که اسرائیل توانست از آن برای خود بعنوان قربانی غافلگیر شده آید استفاده کند که برای مردم فلسطین خسارت بسیار به بار آورد. محافل بین المللی و ارباب روابط جمعی که غالباً زیر نفوذ منابع و شخصیت های اسرائیلی و همینطور صهیونیستی هستند به اندازه کافی در انتقال اطلاعات تعادل به خرج ندادند و زمینه را برای اشغال نظامی کرانه باختری، محاصره اقتصادی غزه و اشغال بخش وسیعی از اراضی آن مهیا ساختند.

کشور عبری و صهیونیست های اسرائیل در رأس آنها بنیامین نتانیاهو که با ریختن خون مردم فلسطین و با سیاست های استعماری نظام

اسرائیل که از بدو تأسیس خود به دنبال تسخیر سرزمین فلسطین است یک بار دیگر در جهش کرده تا طرفه خود را از سرزمین های مردم بی پناه فلسطین ببندد. اگرچه در این روزها در اثر آتشبس صلح موقتی بین طرفین برقرار شده است اما طی پنجاه روز گذشته بیش از دو هزار نفر از مردم فلسطین که اکثریت آن را کودکان بیگناه تشکیل می دهند توسط بمباران های ارتش این کشور از پای درآمدند و هزاران نفر بی خانمان شدند. نظام صهیونیستی اسرائیل باز نشان داد که یک انسان اسرائیلی با یک انسان عرب برابر نیست. در درگیری های نظامی، در برابر کشته شدن یک شهروند اسرائیلی باید دهها و شاید صدها عرب کشته شود تا برای اسرائیل تعادل برقرار شود. شدت ستمکاری ها بدانجا می رسد که بیش از سیصد یهودی که از هولوکاست جان سالم به در برده اند یا از فرزندان و نوادگان نجات یافتگان از هولوکاست هستند، در نامه ای سرگشاده، حمله های اسرائیل به مردم فلسطین را یک "نسل کشی" خوانده اند. آنها اسرائیل را متهم کرده اند که به دنبال "نابود کردن غزه" و قتل بیش از دو هزار فلسطینی بوده است و نوشته اند: "هیچ چیزی نمی تواند توجیه گر بمباران پناهگاه های (تحت حمایت) سازمان ملل متحد، خانه های مسکونی، بیمارستان ها و دانشگاه ها باشد."

جنبش آزادی خواهانه مردم سوریه علیه اسد به یکی از ارتجاعی ترین پایگا ههای نظامی سال های اخیر برای برهم زدن نظم خاورمیانه تبدیل گردید و آن جنبش در ابتدا سالم در اثر سازش های قدرت ها خفه شد و زمینه برای ارتجاع مذهبی فراهم آمد. آنچه که امروز در عراق می گذرد حکایت از این دارد که بخشی از ادعاهای متمدنانه جامعه بشری درست نبوده و باید زیر سوال قرار گیرند. زیرا با زایش داعش هیولایی از شیشه اسلام ارتجاعی رها شد تا مردمان بی گناه مناطق مختلف عراق را بی خانمان و آواره کند و هزاران هزار نفر را به کشتن بدهد. بار دیگر نشان داده شد که تبعیض و ارتجاع دو روی یک سکه اند. هر جا که ارتجاع باشد تبعیض نیز وجود دارد. این تبعیض است که با زدن دست رد به سینه دگراندیشان به ارتجاعی ترین اعمال تن میدهد و از کشتار ها دسته جمعی انسان های بیگناه و تجاوز به زنان و کودکان و به برده گرفتن آنان هیچ ابایی ندارد. سیاست بمیر یا فرار کن که در همه نظام های آدمکش از آن جمله جمهوری اسلامی ایران، سوریه، عراق، افغانستان، ادامه دارد امروز در خاورمیانه گسترش بیشتری پیدا می کند. چه کسی می تواند ادعا کند که همه اینها اتفاقی بوده است و اروپا و امریکا و عربستان سعودی و قطر و امارت و ترکیه در این برنامه ریزی بی تأثیر بوده باشند. تشکیلات نظامی و

سیاسی مجاهدین داعش که ارتش خود را از نقاط مختلف جهان ایجاد و تقویت می‌کند با سرمایه شیخ هانی وارد کارزار می‌شود که با دلارهای نفتی در اروپا و آمریکا سرمایه‌گذاری می‌کنند که با نفوذهای مالی خود می‌توانند در تصمیمات سیاسی این کشورها تأثیرگذار باشند.

آیا کشورهای مانند بریتانیای کبیر و ایالات متحده آمریکا و فرانسه حق دارند یک زمانی در ایجاد وضعیت کنونی در خاورمیانه آنچنان فعال باشند که حاصلش این بلبشو و وضعیت بحرانی بشود و امروز همان دولت‌ها دست روی دست بگذارند تا آدم‌کشانی مانند داعش خون مردمان بی‌گناه را بر زمین بریزند و از خنثی کردن این نیروی ارتجاعی دوری بجویند.

بدون شک وظیفه شورای امنیت سازمان ملل می‌باشد که با احتیاط و مسئولیت‌پذیری در برابر این گروه غیرانسانی عمل کند تا جلوی کشتار احتمالی گرفته شود. نه تنها پناهندگان را از مرگ نجات دهند بلکه برای کمک به نیروهائی که مشغول مبارزه علیه شورش‌های و حمایت از غیر نظامیانی که در آنجا گیر افتاده‌اند دست به اقدامات هدفمند بزنند.

باید به قدرتهای بزرگ جهانی به ویژه مسئولین سازمان ملل و طرفداران حقوق بشر گفت که حاصل این سیاست، اضمحلال و فروپاشی ارزش‌های جهان‌شمول است پس ایجاد جبهه‌ای از تمامی نیروهای اجتماعی و سیاسی چپ و راست، زحمتکشان فکری و یدی و سرمایه داران صلح‌جو که طرفدار تشنج زدایی و صلح برای خاموش کردن آتش‌های افروخته شده و پیشگیری از جنگ‌های فاجعه‌باری که بشریت را با شتاب به سوی پرتگاه نابودی می‌برد، به فوریت در دستور کار قرار می‌گیرد.

اوت ۲۰۱۴

زمینه‌های عروج داعش در منطقه

گفتگوی سیروس ملکوتی با مهرداد درویش پور و جلال ایجادی

[در اینجا مشاهده کنید](#)

خاورمیانه و بحران زایمان!

۱

تقی روزبه

انباشت تضادهای حل نشده و گشودن جعبه پاندورا افسانه نیست، واقعیت دارد!

خاورمیانه بیمار است و ظهور و عروج ناگهانی و پیشروی های برق آسا و غافلگیرکننده نیروهای واپسگرا و نابهنگامی همچون داعش، تسخیردومین شهر بزرگ عراق با جمعیت دومیلیونی و تکریت و سایر نواحی در طی مدتی کوتاه، نفوذ باطراف بغداد و تهدید پایتخت، همه و همه بیش از آن که خود بیماری باشند علائم بیماری هستند؛ گواهی بر ضعف مفرط بدن اجتماعی و تحیل رفتن قدرت دفاعی آن در برابر یورش عوامل ویرانگر.

یأس از بهبود وضعیت از سوی انبوه مردمی که پس از ده سال هنوز نتوانسته اند کابوس جنگ و عواقب فاجعه بار آن را از متن زندگی خویش بروبند، و نصیبی جز گسترش فقر و فلاکت و استبداد، و گسترش سیطره ترور و بی امنیتی کامل نبرده اند و حتی از کورسوئی از بارقه امید در انتهای تونل تاریک محروم بوده اند. بیاد داریم که پیشینه ظهور طالبان در افغانستان هم در پی یک جنگ بزرگ و بجان هم افتادن وحشیانه فاتحان و مورد تهدید قرار گرفتن مستمر زندگی روزانه شهروندان صورت گرفت. در چنین شرایطی زمان فشرده شده و رهائی در لحظه های کوتاه و اغواکننده ای متبلور می شود و وارونگی باوج می رسد. نیروی رانش و فرار از وضعیت بدون داشتن نگاهی به فراسوی لحظه ها - لحظه های دردناک- و به آینده، حرف اول را می زند. عروج بنیادگرائی در رنگ و بوی داعش در این منطقه حساس را باید یک فاجعه انسانی، یک جهش منفی، و یک "رخداد" به معنی واقعی کلمه تراژیک بشمار آورد که برشی از آن می تواند نه فقط تصویری روشن از بیماری کشورهای که این موجود مستقیما از آن سربرآورده است بدست دهد، بلکه پرده از بیماری منطقه و مهمتر از آن بیماری مناسبات حاکم بر جهانی که این منطقه یکی از نقاط استراتژیک و حیاتی آن بشمار می رود را به نمایش بگذارد. این نوشته قادر به ارائه تصویری همه

جانبه و گویا از همه این وجوه بهم پیوسته و درهم پیچیده نیست، اما در تلاش است که تصویری اجمالی از آن ارائه دهد. در ارزیابی های رایج و متداول معمولاً تمایل زیادی به خم کردن میله به یک طرف و تقلیل رویدادها به یکی از جنبه های دخیل در آن وجود دارد و حال آن که بدون در نظر گرفتن پیوندهای وجوه اصلی مؤثر وضعیت بوجود آمده و نگاهی به کلیت بحران، و البته خیره شدن بر هر وضعیت مشخص و عوامل درون زا و در نظر گرفتن استقلال نسبی حوزه های گوناگون، نمی توان نوری بر بفرنجی رویدادها و تاریکی ها افکند و راهی و کورسویی برای پیشروی واقعی و نه تخیلی به جلو، بسوی رهائی و آزادی، یافت.

خاورمیانه سالهاست که آستان بحرانی چندوجهی و عمیق است، اما قادر به پرورش طبیعی جنین خود و انجام زایمان طبیعی نبوده است و از همین رو از شدت درد به خودمی پیچد و از این رو به آن رومی شود؛ از حکومت های خودکامه و مادام العمر نظامیان و شبه نظامیان مورد حمایت غرب تا گونه های مختلف اسلام سیاسی از نوع جمهوری اسلامی و اخوان و تا القاعده و اخیراً داعش. اقدام برای زایمان های زودرس و غیرطبیعی و کورتاژگونه توسط این یا آن جریان و این یا آن قدرت، نه فقط پاسخی به بحران نبوده و نیست بلکه خود بازتاب فوران بحران بوده و هم چون عامل شتاب دهنده عمل می کند. عملکرد دولت ها و نیروهای اجتماعی در مقیاس محلی و کشوری را بدون قراردادن آن بر بستر (کنتکس) یک مجموعه بزرگتر بنام منطقه خاورمیانه و این را نیز بدون در نظر گرفتن رابطه متقابلشان با جهانی که خاورمیانه یکی از مهمترین نقاط استراتژیک و حساس آن بشمار می رود، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. خودویژگی های محلی و منطقه ای و پیوندهای جهانی با تأثیر متقابل و فعال برهمدیگر بر سر رویدادها تأثیری گذارند. بهمین دلیل در تحیل هروضعیت مشخص در نظر گرفتن تأثیرگذاری وجه داخلی و منطقه ای جهانی واجد اهمیت است. چنانکه در مورد بحران و جنگ داخلی سوریه پیشاپیش شماری از تحلیلگران هشدار می دادند که اگر کنترل نشود دامنه آن به کشورهای اطراف (عراق و اردن و لبنان...) کشیده خواهد شد. چنانکه اکنون به عراق کشیده شده و خطر گسترش آن هم چنان مطرح است. در جنگ های نیابتی یعنی صف آرائی و منازعه نیروهای محلی تحت حمایت قدرت های منطقه ای (از جمله ایران و عربستان و ترکیه و...) و قدرت های جهانی، همه این ها ولو بصورت غیرمستقیم بخشی از جبهه جنگ بشمار می رودند. و بهمین اعتبار اکنون سالهاست که کشورهای منطقه و از جمله ایران و نیز قدرت های جهانی در گیر جنگ فرسایشی و خونباری هستند.

خلاصه آنکه گرچه مناسبات حاکم بر منطقه به زیرسؤال رفته و تداوم آن بسیار دشوار چه بسا ناممکن گشته است، اما متأسفانه هنوز هم شرایط و مصالح لازم برای عبور از آن تکوین پیدانکرده است. بنابراین در یک وضعیت مناقض، انتقالی و دردناکی بصری بریم که در آن رشدخسونت و جنگ کلام نخستین است و می دانیم که خسونت خسونت متقابل را بازتولید می کند و از آن جزبربریت و تباه شدن ارزش های انسانی بیرون نمی تراود. آواره شدن میلیونی، کودکان و زنان و دست آوردهای بشری نخستین قربانیان آن بشمار می روند. آری! انباشت تضادهای حل نشده و گشودن جعبه پاندورا افسانه نیست، واقعیت دارد!

علت اصلی سترونی اوضاع و بحران زایمان را باید اساساً در وجود روندها و اهداف متضاد اجتماعی و کشاکش آنها در صحنه ای که هیچ کدام دارای گفتمان و هژمونی نافذ اجتماعی نیستند دانست. باین ترتیب بحران هژمونی و بحران گفتمانی را (هژمونی به معنای فراگیر شدن یک گفتمان و نه الزاماً فرادستی و سلطه یک جریان، که خود بحران آفرین است) باید یکی از وجوه بارز بحران دانست.

بطور فشرده می توان گفت، بدون در نظر گرفتن کلیدواژه های بحران زایمان (که بیانگر شکست و گنبدیگی "بدیل های" آزموده شده اعم از ملی گرائی و حکومت های خودکامه و انواع نحله ها (ورزیون های) اسلام سیاسی و دست بدست شدن قدرت در شرایط عدم تکوین بدیلی نوین ورهائی بخش)، و خلاء قدرت در منطقه پس از لشکرکشی ها و عقب نشینی ها (که در سطور بعدی بیشتر اشاره خواهم کرد)، و بالأخره ورود پارادایم جنبش اسلام سیاسی به فاز انحطاط کامل خود که در آن فلسفه و کیش خسونت عریان و جنون اقتدارگرائی کلام اول است و تبلیغ مسلحانه "خسونت" (که در آن سربریده انسان به توپ بازی تبدیل می شود!) خود به هدف و ابزار اصلی سلطه تبدیل می شود. نگاهی به چشم انداز این پارادایم جان سخت و درعین حال گنبدیده و مطرح شدن استقلال کردستان عراق و پی آمدهای آن و محورهای مورد تمرکز نیروهای مترقی و مدافعان آزادی و برابری، از جمله نکاتی هستند که بطور اجمالی به آن ها پرداخته خواهد شد. و چه بسا بدلیل طولانی شدن بخش در بخش دوم این نوشته گنجانده شود.

خاورمیانه از دیرباز با داشتن اهمیت ژئواستراتژیک و کشف منابع عظیم سوختی به بزرگترین انبار سوخت ارزان و مکفی جهان صنعتی (و اساساً قدرت های بزرگ) تبدیل شده است و بهمین دلیل همواره به

اشکال گوناگون تحت سیطره و اعمال نفوذ قدرت های بزرگ قرار داشته است. تحت چنین شرایطی نقش و کارکرد اصلی دولت ها و طبقه حاکمه بویژه در مناطق نفتی تأمین جریان نفت مورد نیاز کشورهای صنعتی از یکسو و جذب مجدد دلارهای نفتی (پتrodلارها) از طریق گسترش بازارهای مصرفی و متکی بر واردات و خرید سلاح های سنگین و یا پس انداز کردن آن ها در مؤسسات بانکی و مالی کشورهای متروپل از سوی دیگر بوده است. تحت چنین شرایطی با رشد بشدت ناموزون در حوزه های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است که خاورمیانه به عنوان بخش حیاتی از چرخه "زیست بوم" جهان صنعتی (و یا پسا صنعتی امروز) به کانون انباشت تضادهای گوناگون و حل نشده ای تبدیل شده است که علیرغم داشتن منابع و ثروت های عظیم شکاف بین فقرو ثروت، مرزهای دست ساخت قدرت های بزرگ قرن بیستم برای تثبیت نفوذ و موقعیت خود و ایجاد رقابت های خانگی، استقرار دولت های خودکامه و مورد حمایت قدرت های بزرگ (از جمهوری مادام العمر و موروثی تا سلطنت خاندانی و طایفه ای)، وجود شکاف های حل نشده بین سنت و مدرنیته (مدرنیته های آمرانه و وارداتی)، شکاف بین مذاهب و فرقه های گوناگون، و همه این ها در کنار بحران حل نشده و مزمن فلسطین (و اعراب) به با اسرائیل دست بدست هم داده و بیداد می کند. با این همه سه عامل استبدادی امان، تبعیض طبقاتی و فقرو فلاکت در یکی از ثروتمندترین مناطق جهان، و بحران فلسطین و اسرائیل را باید سرآمد و مولد سایر بحران ها بشمار آورد.

گوئی که خاورمیانه در ملتقای رسوبات به حرکت درآمده عصر حجر، میراث بجامانده قرن بیستم و الزامات و نیازهای سرمایه داری قرن بیست و یکم و البته نیازها و مطالبات اصیل و واقعی انسان امروزی دست و پامی زند. خاورمیانه دهها سال است که جلوه گاه پیوند سرمایه داری غرب با اصطلاح استبداد نوع شرقی بوده و مناسبات حاکم محافظه کارانه و فرسوده شده آن در آغاز سده قرن بیست و یکم بشدت با پیشروی و تکامل محتوای اجتماعی آن درستیزاست. دیگر وضع تاکنونی قابل تحمل و دوام نیست و خاورمیانه نیازسوزانی به فرار تر رفتن دارد، اما در برابر آن سه رویکرد شاخص وجود دارد: در حالی که نیروها و قدرت های مسلط دچار بحران مشروعیت و موجودیت شده اند و هم چنان از وضع موجود و ترمیم آن دفاع می کنند، نیروهای تاریک اندیش و واپسگرا از موضعی ارتجاعی و حاکمیت احکام دینی و اسلام سیاسی (البته با گرایش ها و قرائت های مختلف از اسلام) و بازگشت به ناکجا آباد و مدینه فاضله به آن پاسخ می دهند. و بالأخره نیروهایی که شرط خروج از بحران و استبداد و فلاکت را در مبارزه برای

دموکراسی همه جانبه اجتماعی (و جوامع خودگردان) و رهائی از هر نوع استبداد، اعم از مذهبی (از خلافت داعش بگیر تا ولایت فقیه جمهوری اسلامی و از مردم سالاری دینی اصلاح طلبان تا اسلام میانه روی اوردغانی) و غیرمذهبی می دانند.

سالها پیش نومحافظه کاران آمریکا و خانم کاندولیزاریس وزیر امور خارجه آمریکا و سایر استراتژهای های نومحافظه کار آمریکائی بدون آنکه تصویری روشن و تدارک شده از نظم نوین و خاورمیانه جدید و مصالح تشکیل دهنده آن و از شرایط لازم برای دوام و قوام آن تصور روشنی داشته باشند، از ضرورت برپا کردن نظم نوین و در زایمان آن (در انطباق با مستی پیروزی باد غرب بر شرق و بشارت دهنده "پایان تاریخ"، و البته در اصل نیازهای سرمایه جهانی شده در تناسب با منافع تنها ابر قدرت و رهبر جهان سرمایه داری) سخن به میان آوردند. ظاهراً پس از وقوع فاجعه ۱۱ سپتامبر برای نومحافظه کاران حاکم بر آمریکا دیگر خاورمیانه ای که به پرورشگاهی برای تروریسم و ظهور انواع گونه های بنیادگرائی های ضد غربی از نوع ولایت فقیه اش تا طالبان و القاعده و... تبدیل شده بود، دیگر قابل تحمل نبود. گو این که خود از سال ها پیش این مارسمی را در آستین خود و متحدین منطقه ای اشان پرورده بودند، اما انتظار نیش زدن به خود را نداشتند. از این رو برای زایمان نظم و مولود جدید و بسط تمدن نوین سرمایه داری جهان گستر، بکارگیری مستقیم زور و خشونت، به عنوان قابل نظم نوین در دستور کار نومحافظه کاران قرار گرفت. نباید فراموش کرد که برای فریب و رام کردن شهروندان جهان و توجیه افکار عمومی به چنین تجاوز گسترده ای، تهاجم فوق نمی توانست بدون برپا کردن گردوغباری از ادعاهای دروغ و اغواگرانه صورت پذیرد. از این رو در طی یک فرافکنی از نیات واقعی خود و زدن نعل وارونه، اعلم کردن ادعای وجود سلاح های کشتار جمعی و ضرورت امحاء آنها و ریشه کن کردن تروریسم که اعلام جنگ با آن (یا باما یا علیه ما)، با انزجار برخاسته از زخم ۱۱ سپتامبر تقویت می شد، و البته نیروی محرکه اصلی آن نوع جهان گشائی در اصل از مستی عروج به جایگاه تک ابر قدرتی در پی فروپاشی بلوک شرق و تأمین سلطه بلامنازع در منطقه و هدف گرفتن بقایای "حکومت های شرو نامطلوب" نشأت می گرفت. تهاجم به افغانستان و عراق، البته در کنار دهها تهاجم و تعرض کوچکتر در اقصی نقاط جهان سازمان داده شدند. گرچه بدلیل تبدیل شدن مناطق مورد حمله به باتلاق، پیشروی بسوی اضلاع دیگر محور شرارت نظیر ایران و سوریه متوقف نشد. و اوضاع چنان شد که بیرون کشیدن خود از آن به شعار اوباما تبدیل شد و سبب پیروزی وی بر رقیبش گشت.

گواین که این خروج به نوبه خود با بوجود آوردن خلأ قدرت و عدم شکل گیری ساختارها و نهادهای قوام دهنده یک دولت مستقر و باثبات و لاجرم امکان عروج بنیادگرایان از قبل سستی ساختارهای آن، هم اکنون ازسوی رقبای اوباما مورد حمله قرار گرفته و وی را متهم به خروج زودرس و سراسیمه از صحنه می نمایند. بهمین دلیل معضل میزان و چگونگی مداخله در بحران منطقه اکنون هم چون چالشی تازه و مهم پیشروی دولت اوباما قرار گرفته است. چالشی دشوار که نه امکان ارسال گسترده نیروهای نظامی و تسلیحاتی چون گذشته بدلیل مخالفت افکار عمومی آمریکا در نگرانی از افتادن به دام باتلاق جنگی تازه و ناخواسته و تأمین هزینه های نجومی آن وجود دارد و نه می توان نسبت به پی آمدهای این خلأ که بطور اجتناب ناپذیر موجب پرشدن آن از سوی کشورهای چون ایران و روسیه و حتی سوریه و... می شود بی تفاوت بود. یافتن راهی که هم مانع فرورفتن در باتلاق نبردهای فرسایشی و درازمدت بشود و هم بتوان با پر کردن این خلأ از طریق آموزش نظامی و ارسال کمک های پرسنلی و تسلیحاتی به منطقه و عراق برای عقب راندن بنیادگرایان مانع پیشروی بنیادگرایان و پرشدن این خلأ توسط کشورهای چون حکومت اسلامی بشود. حضور نظامی محدود ولی فعال، حمایت های اطلاعاتی و لجستیکی، به همراه تحرکات سیاسی نظیر ایجاد "دولت وحدت ملی" و ایجاد هماهنگی بین سیاست دولت آمریکا و دولت های متحد خود در منطقه نظیر عربستان و ترکیه از جمله اقدامات دولت آمریکا در مواجهه با بحران عراق بوده است، گرچه زمزمه هایی هم برای شرکت در حملات هوایی در صورت لزوم به گوش می رسد که هنوز قطعیت نیافته است. بهر حال در پی تهاجم نظامی آمریکا برای سرنگون کردن صدام و یا در افغانستان برای سرنگون کردن طالبان، عوامل برپادارنده نظم کهن و حکومت های خودکامه و حافظ شکاف های طبقاتی بطور اجتناب ناپذیر سست شدند، بدون آنکه نظم نوین و مستقری بتواند جایگزین آن بشود. نتیجه آن بهم خوردن تعادل های موجود و پیدایش خلأ قدرت و لاجرم بستری برای رشد و نمو نیروهای واپسگرائی شد که در طی سالیان طولانی سرکوب شده بودند و اکنون مجال عرض پیدا کرده بودند. همانگونه که در زمان شاه سرکوب گسترده جنبش های مترقی و پیشرو و آزادیخواه راه را برای گسترش نفوذ بلامنازع مذهب هموار می کرد، سرکوب این نیروها در سوریه و عراق و مصر و سایر نقاط منطقه راه پیشروی نیروهای واپس گرا را هموارتر کرده است. وقتی از بازتولید بنیادگرائی توسط نظام های حاکم سخن به میان می آید، این خدمت مستبدین حاکم و حامیان جهانی اشان یکی از مصادیق بارز آن است.

بهرصورت نتیجه این نوع قابلیت‌ها جز گشودن درب جعبه پان‌دوراس نبود. از آن پس بر وخامت حال خاورمیانه بیمار افزوده شد و سرریزیدن تضادهای انباشته شده با چنان شتاب سرگیجه آوری فوران کردند که تا همین امروز هم مهندسان نظم نوین و اربابان جهان و منطقه را نیز غافلگیر ساخته و ابتکار عمل را از آنها گرفته است. گویی که این رویدادها و حوادث غافلگیرکننده و واکنش‌های روزمره، بخیه و رفع و رجوع کردن شکاف‌ها هستند که آنها را بدنبال خود روان ساخته اند: روزی مبارک یعنی دیکتاتور دست پرورده در مصر سرنگون می‌شود و برای چندصباحی دولت اسلامی از نوع اخوان المسلمین جای آن را می‌گیرد، هنوز سکه اسلام سیاسی از نوع اخوان (و یا مدل اردوغان) ضرب نشده، این الگو هم در زیرپای چکمه پوشان نظامی سرنگون می‌شود. ورق برمی‌گردد و پینوشه مصر با مشت آهنین اش به قدرت می‌رسد. دولت آمریکا در برابر شتاب سرگیجه آور چرخش اوضاع، پس از این پا و آن پا کردن و سیاست هم به نعل و هم به میخ زدن، علیرغم حمایت (و لوظاهری اش) از اخوان حاضر نشد اقدام ارتش مصر را کودتا بنامد و سرانجام در دیدار جان کری با ژنرال السیسی، آشکارا به حمایت از آن پرداخت و با وعده کمک‌های لازم به مصر، عملاً با بازگشت نسخه حکومتی گذشته کنار آمد و مجدداً همان مشی قدیمی مدارا و حمایت از دیکتاتورهای منطقه را در پیش گرفت. هرچه که باشد موقعیت مصر و حمایت از ارتش دست پرورده اش در تأمین استراتژی دولت آمریکا و امنیت منطقه ای، بیش از آن اهمیت دارد که با جدی گرفتن لفاظی‌هایی چون حقوق بشر و دموکراسی و کناره‌گیری ارتش از سیاست و ... آن را دچار اختلال کرد. در سوریه که زمانی همه محاسبات براساس واژگونی سریع اسد رقم خورده بود و حتی شمارش معکوس حمله به آن پس از بکارگرفته شدن سلاح شیمیایی شروع شده بود، در آخرین لحظه ورق برگشت و اوضاع بسودتقویت موقعیت دیکتاتور سوریه (با نقش آفرینی ایران و حزب البه و روسیه و در ادامه آن پنجرشیدن ماشین حمله در ایستگاه انگلیس و البته ناکامی دولت‌های غربی و متحدین منطقه ای اش در سازمان دهی اپوزیسیون نیرومند و مطلوب طبع خود) چرخید. معلوم شد که کمک‌های مالی و تسلیحاتی و ... آمریکا و متحدانش و از جمله ترکیه بیشتر به جیب بنیادگرایان و القاعده و داعش سرازیر شده و موجب تشدید منازعات درونی صفوف اپوزیسیون هم شده است. با این همه، اخیراً در پی تحولات تازه در عراق بار دیگر دولت آمریکا برآن شد که با افزودن کیفی دامنه کمک‌های خود، هم مالی و هم تسلیحاتی، به ارتش آزاد سوریه، برامکان مداخله خود در بحران این منطقه بیافزاید و برای این منظور، دو وظیفه مقابله با اسد و داعش را بطور همزمان در برابر آنها قرارداد.

شتاب حوادث و اتخاذ سیاست های ناسخ و منسوخ در مقابل آنها چنان است که موجب فاصله و حتی گاهی دوگانگی بین آمریکا و متحدانش از جمله با عربستان پیرامون سیاست آمریکا نسبت به تحولات عراق و یا برخی همسوئی ها و همکاری های محتمل با ایران پیرامون بحران عراق شده است. مثلا در حالی که دولت آمریکا برای مقابله با پیشروی داعش در عراق تشکیل جبهه ای از شیعه ها و سنی ها و کردهای عراق را در دستور قرار می دهد، و خواهان یک دولت ائتلافی یا دولت حدت ملی بین شیعه ها و سنی ها و کردها می گردد، سفر جان کری به عربستان برای برطرف کردن نارضایتی عربستان و همراه کردن آن با این سیاست، در دستور کار دیپلماسی آمریکا قرار می گیرد. نباید فراموش کنیم که پیشروی داعش (و مدعی خلافت اسلامی) به سمت مرزهای عراق و سوریه و اردن و عربستان در خاک عراق و اشغال گذرگاه های مرزی آن و همسایه شدن داعش با عربستان، این نگرانی را که مبادا چاقودسته خودش را هم ببرد، مطرح ساخته است. حتی سبب پذیری پادشاهی اردن متحد دیرین آمریکا در منطقه (که حتی اسرائیل آمادگی خود را برای کمک همه جانبه به آن اعلام داشته است) بیشتر است و برخی گام بعدی پیشروی داعش را اردن می دانند که اکنون گذرهای آن بدست داعش افتاده است. و همه این ها درحالی است که حمایت های مالی و تسلیحاتی گسترده و پنهانی به داعش و سایر بنیادگرایان از سوی عربستان و امارات، و دامن زدن به شکاف های مذهبی و قومی در عراق بر کمتر کسی پوشیده است. حتی کمک های ترکیه به این نوع جریان ها و عدم موضع گیری صریح اش علیه داعش اکنون به یکی از انتقادهای افکار عمومی به اردوغان رقبای سیاسی اش تبدیل شده است. بهرحال این نوع دوگانگی ها و شکاف ها بین آمریکا با متحدین منطقه ای اش نشان می دهد که هژمونی و اتوریته بلارقیب دولت آمریکا بر قلمرو حساسی چون خاورمیانه تاچه انداز دچار بحران شده است. این هم روشن است که پیشروی های برق آسا و غافلگیرکننده داعش بدون وجود عقبه ای از حامیان ثروتمند، البته بریستر نارضایتی گسترده برآمده از یکه تازی ها و تبعیض ها، توسط باند نوری مالکی و حامیانش و از جمله مراجع مذهبی (و شکاف بوجود آمده بین سنی ها و شیعیان، کردها و حاکمیت و نیز منازعات درونی گسترده در بین باندهای حاکم و منسوب به شیعیان)، و نیز خلأ قدرتی که پس از حمله و خروج نیروهای آمریکائی بوجود آمد، قابل تصور نیست. عوامل اساسی ذکر شده در بالا در کنار عواملی چون گسترش شدید دامنه عملیات تروریستی با روزی صدها کشته و زخمی و احساس عمیق عدم امنیت در میان شهروندان، عدم تحمل و سرنگونی حتی اشکال ولرم تر اسلام سیاسی از نوع اخوان، و پیشروی اسد در سوریه که موجب تمرکز بیشتر بر عراق با استفاده از

خلاء موجود در آنجا، از عوامل دخیل در پیشروی داعش است. دشمنی هیستریک این جریان علیه باصطلاح نوع شیعی ی از اسلام سیاسی و علیه شیعیان، صرفنظر از بستر تاریخی منازعات فرقه ای این شاخه های اصلی در اسلام، ریشه در رقابت و جنگ قدرت سال های اخیر دارد. چنانکه درجنگ سوریه آنها در برابرهم قرارداشته اند. در عراق نیزبا تسلط شیعیان بر دولت مرکزی و تحت فشارقرارگرفتن جوامع سنی مذهب و بعثی ها و حمایت حکومت اسلامی از حکومت مرکزی نیزضدیت هیستریک آنها با شیعیان را تشدید کرده است. در نتیجه چنین وضعیتی شاهدرفتارخشونت آمیز با شیعیان ازسوی این جریان هستیم که محصول جنگ های مستقیم و غیرمستقیم فی مابین در سالهای اخیراست. البته تقلیل این منازعات به جنگ شیعه و سنی و تلقی مذهبی داشتن از ماهیت منازعات منطقه نادرست و نوعی فرافکنی از علت ها و عوامل اصلی است. همانطورکه اشاره شد ریشه های بحران در استبداد اعم از مذهبی و غیرمذهبی ، فقر و شکاف های طبقاتی، رقابت قدرت های منطقه ای برای کسب و تثبیت فرادستی درمنطقه و در اصل تثبیت موقعیت خود و فرار از بحران موحودیت و مشروعیتی که دست بگیربیانش هستند و بالاخره افزایش توان چانه زنی با قدرت های بزرگ برای کسب حمایت و امتیازهای بیشتراست. از این رو زدن برچسب اسلامی و شرعی برروی این ستیزها برای پوشاندن ماهیت اصلی منازعات، هدفی جزغبارآلودکردن فضا و آشفتن صفوف کارگران و زحمتکشان و همه مدافعان آزادی و برابری حول مطالبات راستین خود ندارد.

پایان بخش اول

۱۴-۹۳-۰۴ ۲۰۱۴-۰۷-۰۵

taghi-roozbeh.blogspot.com

گفتاری در باره ی «استراتژی چپ»



از دیدگاه چپِ رهایی خواه

شیدان وثیق

چپ مورد نظر ما در جنبش های اجتماعی و به عنوان بخشی از آن ها برای جدایی دولت و دین، جمهور مردم، دموکراسی، عدالت اجتماعی، برابری و عدم تمرکز دولتی مبارزه می کند. این ها همه ویژگی های بدیل جایگزین رژیم جمهوری اسلامی اند.

چپ مورد نظر ما واژه استراتژی را در گفتمان سیاسی خود به کار نمی گیرد. «استراتژی»، عبارتی است یونانی که از واژگان نظامی وارد سیاست شده است. استراتژس یعنی ارتش. استراتاگوس یعنی فرمانده نظامی. استراتژی یعنی هنر هدایت و صف آرایی سپاهیان در میدان جنگ با هدف غلبه بر دشمن. از این واژه امروزه در همه جا و در هر موضوعی استفاده می شود. اما بهتر است که ما از این کار در حوزه ی سیاست پرهیز کنیم. سیاستی که می خواهیم به گونه ای دگر پیش بریم. طرح استراتژی در دیسکور سیاسی به طور کلی بیانگر دریافتی شبانی- نظامی از سیاست است. استراتژی در سیاست را همواره تکنیک هدایت هدفمند مبارزه توسط حزب راهبر برای احراز قدرت سیاسی تبیین می کنند. در این دریافت سنتی از سیاست، سیاست یا آن چیزی می شود که به قول کلاسویتز ادامه ی آن جنگ است (جنگ ادامه ی سیاست به شکلی دیگر است، بنا بر فرمول معروف سردار پروسی در سده هیجده) و یا به گفته فوکو، سیاست، همان ادامه ی جنگ است. به واقع تعریف او درست است. سیاست، امروزه، چیزی نیست جز جنگ برای تصرف قدرت و حاکمیت. پس گسست در مبانی نظری و عملی از چنین تعریف و درکی از سیاست که ما سیاست واقعن موجود می نامیم، یکی از وظایف عاجل کنونی چپ دیگر یا رهایی خواه می شود.

جنبش چپ مورد نظر ما بخشی جدا ناپذیر از جنبش های سیاسی- اجتماعی برای دگرگونی وضع موجود در ایران است. هدف آرمانی ما، سوسیالیسم چون رهایش است. رهایی از سلطه های گوناگون. به ویژه رهایی از سه سلطه اصلی دوران ما. سلطه مالکیت، سلطه سرمایه و سلطه دولت چون نهادی جدا از مردم و حاکم بر مردم. مبارزه در این راه نمی تواند به آینده ای نامعلوم به بهانه ی تفاوت یا نابهنگامی شرایط تاریخی سپرده شود. این مبارزه قرایندهی است که از امروز و هم اکنون آغاز می شود. با همه ی محدودیت های عینی و ذهنی موجود. از اقدام هایی کوچک تا بزرگ. گام نخست این فرایند، البته، پایان دادن به حاکمیت نظام جمهوری اسلامی است.

جنبش چپ مورد نظر ما به آزادی، جمهوری، دموکراسی، عدالت اجتماعی، جدای دولت و دین، برابری و سوسیالیسم اعتقاد دارد و برای تحقق آن ها در ایران مبارزه می کند. آزادی با عدالت اجتماعی و

سوسیالیسم با دمکراسی پیوندی ژرف دارند. دفاع از حقوق بشر و مبارزه با هر گونه ستم و تبعیض تکلیف دایمی ما می باشند.

نظام جمهوری اسلامی را امروزه سه عامل اصلی زیر تبیین می کنند:

یکم، وجود دین سالاری با ویژگی شیعی. امروزه کامل ترین تئوکراسی طول تاریخ ایران که ماجرای پیوند فشرده دین و دولت های خودکامه است، در کشور ما برقرار است. شاخص های اصلی آن عبارتند از: قانون اساسی ای اسلامی که بر عملکرد سه قوای اجرایی، مقننه و قضایی ناظر است؛ ولایت فقیه؛ اقتدار نهاد روحانیت؛ ابتدای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه های ایمانی و ولایت امر و امامت و مذهب رسمی (اصل یکصد و هفتاد و هفتم قانون اساسی). این ها همه چون اصولی ابدی و تغییر ناپذیر در قانون اساسی حک شده اند.

دوم، وجود دولتی ضد دموکراتیک، مقتدر، متمرکز و متکی بر رانت نفتی و نیروهای انتظامی که به نقض آشکار حقوق بشر، تبعیض های جنسیتی، ملیتی، دینی و عقیدتی و سرکوب آزادی ها می پردازد.

سوم، وجود یک سرمایه داری خصوصی و دولتی که دست به استثمار شدید نیروی کار زحمتکشان و سرکوب مبارزات کارگری و سندیکائی می زند.

با ویژگی های بالا، چنین نظامی مانع اصلی تغییرات اجتماعی ساختاری در جامعه ی امروز ایران است. تحول این رژیم در چهارچوب قانون اساسی دین سالارانه ی آن به سوی رزیمی دمکراتیک ناممکن می شود. چه مورد نظر ما مخالف رفرم و تحول Evolution و اصلاحات در جامعه نیست. اما برای انجام آن ها در ایران کنونی می بایست ابتدا رژیم دین سالاری برافتد. سرنگونی این رژیم و نه تحول موهوم، خیالی و ناممکن آن هدف عاجل و مبرم برای فراهم کردن زمینه های تغییرات اجتماعی ساختاری می باشد. این سرنگونی را اما تنها خودِ مردمان ایران از طریق شکل های مختلف جنبش های اجتماعی شان می توانند به انجام رسانند. این پرسش که امر سرنگونی در نهایت به چه صورتی انجام می پذیرد، از هم اکنون نمی تواند پاسخی دریافت کند.

جمهوری اسلامی اختلاف ها و تضادهای اجتماعی در ایران را تشدید کرده و در پهنه ی جامعه گسترش داده است. تضاد اقشار مختلف مردم با بی عدالتی ها، سرکوب پلیسی و خودکامگی حاکمان؛ تضاد کارگران با سرمایه داران؛ تضاد اقشار مدرن با دولت دینی، ضد دموکراتیک و آزادی کُش؛ تضاد زنان با سیستم مردسالار و زن ستیز؛ تضاد نیروهای

خواهان جدایی دولت و دین با دین سالاری؛ تضاد اقوام و ملیت ها با با ستم دولت مرکزی و تبعیض. در بتن این تضادها، از سه جنبش اصلی در ایران می توان نام برد که امروزه عاملان دگرگونی اجتماعی اند.

یکم، جنبش های زنان، جامعه مدنی و قشرهای مدرن جامعه که خواهان آزادی، دموکراسی، برابری زن و مرد و مخالف تبعیض اند.

دوم، جنبش کارگران و زحمتکشان که علیه بیکاری، بی ثباتی شغلی، قراردادهای اسارت بار، شرایط سخت کار، کم حقوقی، سرکوب و برای عدالت اجتماعی و آزادی ایجاد سندیکا و تشکل مستقل کارگری مبارزه می کنند.

سوم، جنبش دموکراتیک ملیت ها و اقوام ساکن ایران که خواهان حقوق برابر در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اند.

چپ مورد نظر ما وظیفه ی اصلی خود می داند که از جنبش های اجتماعی در ایران پشتیبانی کند. در هم راهی و هم کوشی با آن ها، به این جنبش ها یاری رساند. در شکل ها و شیوه های عمل مختلف شان. از اعتراضات، اعتصابات و مبارزات مسالمت آمیز تا نافرمانی مدنی، قیام و انقلاب علیه نظام. حتا در شکل های قهری دفاع از خود مردمی در برابر سرکوب و تهاجم نظامی. چپ مورد نظر ما در گفتمان و تحلیل سیاسی خود همواره از مفاهیمی چون: تضاد، طبقه، مبارزه طبقاتی، رهايش، شورا، قیام و انقلاب... استفاده می کند. این واژه ها بد و بی راه نیستند. به کارگرفتن آن ها فحاشی و ناسزا گویی نیست. با این که مارکسیسم مبذل بویژه در بینش لنینی- استالینی سهم بزرگی در بی اعتبار کردن این مقولات در دیسکور سیاسی داشته اند.

چپ مورد نظر ما در جنبش های اجتماعی و به عنوان بخشی از آن ها برای جدایی دولت و دین، جمهور مردم، دموکراسی، عدالت اجتماعی، برابری و عدم تمرکز دولتی مبارزه می کند. این ها همه ویژگی های بدیل جایگزین رژیم جمهوری اسلامی اند.

مبارزه برای جدایی دولت و دین در ایران از اهمیت درجه اولی برخوردار است. زیرا که وجه تمایز اصلی جمهوری اسلامی ایران در بین رژیم های غیر یا ضد دموکراتیک همانا ماهیت تئوکراتیک آن است. چپ مورد نظر ما با حرکت از تعریف «جدایی دولت و دین» در معنا و مضمون کامل آن، این امر را تنها در استقلال دو نهاد دولت و دین، آزادی ادیان، مذاهب و عقاید و عدم تبعیض دینی خلاصه و محدود نمی کند. «جدایی دولت و دین» در عین حال شامل عدم دین رسمی و استناد

به دین یا مذهب در قانون اساسی، عدم دخالت دین و روحانیت در امور سیاسی، قانون گذاری، قضایی و به طور کلی در گستره عمومی می شود. این همه را ما اصول و ارزش های لائیک یا لائیسیته می نامیم. مهم ترین شرط اصلی همکاری چپ با دیگر نیروهای اپوزیسیون، همین پذیرش جدایی دولت و دین در ایران در معنا و مضمون کامل آن است

جمهوری و دموکراسی از نظر چپ مورد نظر ما در قانون اساسی، حکومت قانون، دولت، پارلمان، مجلس و در انتخابات خلاصه و محدود نمی شوند. ریپوبلیک و دموکراسی به معنای «امر عمومی» و «قدرت مردم»، هر دو، به نقش و فعالیت شهروندان در امور خود، در امور سیاسی و اجتماعی و فراتر از آن در اداره جامعه و کشور ارجاع می دهند. رهایی انسان های تحت ستم و سلطه تنها می تواند امر خود آن ها باشد. جمهوری و دموکراسی به معنای تصاحب امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی توسط خود مردم حد و مرز نمی شناسند. پایانی ندارند. این فرایند نامتناهی، البته، دموکراسی نمایندگی با همه ی وجوه آن را در بر می گیرد. اما دموکراسی همواره به سوی دموکراتیزه کردن خود می رود. هر دم سقف محدودیت های خود را می شکافد. به سوی دموکراسی بیش تر، فراخ تر، کامل تر و ژرف تر. دموکراسی ای که از فراتر رفتن از خود سر باز زند دموکراسی نیست.

در جمهوری مورد نظر ما، مردم در برابر قانون قطع نظر از تمایزات ملیتی، قومی، جنسیتی، زبانی، دینی، مذهبی، طبقاتی، مسلکی و عقیدتی برابرند. جمهوری، در نفی سلطنت (مشروطه یا غیرمشروطه)، در انتخابی بودن نهادهای حکومتی و قانون گذاری، در تفکیک و استقلال سه قوا و امروزه قوه چهارمی به نام رسانه های جمعی و مجازی، در انتخاب رئیس حکومت برای مدتی معین تبیین می شود. جمهوری، در معنای اصلی «چیز عمومی»، رژیم است که اداره ی امور سیاسی را نه از آن فرد یا گروهی خاص بلکه امر عموم مردم یا جمهور می داند. جنبش چپ مورد نظر ما در عین حال که در جهت برآمدن جمهوری ای مبتنی بر قانون اساسی دموکراتیک و لائیک در ایران مبارزه می کند، در جهت ترفیع جمهوریت به امر مردمان و زحمتکشان در اداره ی امور خود و کشور نیز تلاش می ورزد. این امر در عین حال زمینه ساز برآمدن سوسیالیسم آزادی خواهانه و رهايشانه است.

دموکراسی امروز در معنای متعارف آن در انتخابات آزاد و همگانی با رأی مخفی، برابر و مستقیم شهروندان؛ در تشکیل مجلس و دیگر نهادهای قانونی منتخب، در فعالیت آزاد تشکلات اجتماعی و سیاسی تبیین می شود. مبارزه برای تحقق دموکراسی نمایندگی با مضامین فوق

در ایران به منزله پیش شرطی مبرم و مقدم برای خروج از دین سالاری است. چه مورد نظر ما، در عین حال که برای کسب دموکراسی نمایندگی با مضامین بالا در ایران مبارزه می کند، هم زمان در جهت گسترش و تعمیق دموکراسی نیز تلاش می نماید. در جهت آن چه که در معنای اصلی دموکراسی، «قدرت مردم» یا «حکومت مردم بر مردم» می نامند. در جهت ترفیع دموکراسی نه تنها در گستره ی سیاسی بلکه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که دموکراسی مستقیم و مشارکتی می نامیم. این دموکراسی به این معناست که مردمان خود دست به تصاحب اداره ی امور مشترک خود زنند. در تصمیم گیری ها در اداره و کنترل امور کشور و جامعه در شکل های مختلف خودگردانی و خودمدیریتی هر چه مستقیم تر مداخله کنند. از طریق جنبش های اجتماعی خود و با تشکیل انجمن های جامعه مدنی، تعاونی ها، سندیکاها و دیگر شکل های اتحادیه ای، شورایی و غیره.

جنبش چه مورد نظر ما در عین حال مبارزه در زمینه های زیر را به پیش می راند.

یکم، مبارزه برای آزادی های فردی، از جمله آزادی گزینش شیوه ی زندگی، آرایش، پوشش و رفت و آمد؛ آزادی های مدنی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی چون آزادی اندیشه، بیان و قلم؛ آزادی مذهب؛ آزادی نشر و مطبوعات؛ آزادی تشکیل سندیکاها و کارگری و اتحادیه های صنفی، انجمن ها، احزاب و سازمان های سیاسی. آزادی اعتصاب و تظاهرات.

دوم، مبارزه برای برابری زنان و مردان در همه ی حوزه های زندگی اجتماعی و اقتصادی و در نهادهای سیاسی، اجرائی و قانون گذاری. مبارزه برای برابری شهروندان در برابر قانون و برخورداری برابر آن ها از حقوق فردی و اجتماعی، قطع نظر از جنسیت، قومیت، ملیت، اصل و نسب، زبان، دین، مذهب و عقیده. مبارزه برای برابری ملیت های مختلف ایران در بهره وری از امکانات و ثروت های مادی و معنوی کشور.

سوم، مبارزه برای لغو مجازات اعدام و ممنوعیت هرگونه شکنجه و مجازات مغایر با منزلت انسانی.

چهارم، مبارزه علیه مناسبات سرمایه داری و پیامدهای ضد اجتماعی، ضد انسانی و ضد محیط زیستی آن. مبارزه برای عدالت اجتماعی و گسترش آن. چه مورد نظر ما هم راه با نقد مناسبات سرمایه داری و نشان دادن تناقضات درونی و ماهیت استثمار و ضد بشری این نظام،

در محدوده روابط سرمایه داری نیز در راه بهبود شرایط کار و زندگی کارگران و زحمتکشان، کاهش نابرابری های اجتماعی و فشار و ستم مبارزه می کند. این چپ از دخالت جنبش های کارگری و نهادهای سندکایی، صنفی و دموکراتیک در اشکال گوناگون در امر کنترل کارگری بر کارخانه ها و مؤسسات خصوصی و دولتی، تبیین قانون کار و غیره پشتیبانی می کند.

پنجم، مبارزه برای عدم تمرکز قدرت در اداره ی کشور. خودمدیریت مردمان در محلها و مناطق از طریق مجالس دموکراتیک ایالتی خود. این پرسش که عدم تمرکز در ایران چه شکلی خواهد گرفت، شکل فدرالیسم که به دیده ی ما مناسب ترین شکل مدیریت کشور چند ملیتی می باشد یا غیره، پاسخ آن را ملیت های مختلف ایران در رایزنی با هم به صورتی آزاد و دموکراتیک خواهند داد.

ششم، مبارزه برای پاسداری از محیط زیست و منابع طبیعی و کاهش آلودگی ها به عنوان شرط و معیار بهزیستی و رشد پایدار. مبارزه برای جایگزینی منابع انرژی و تولید حامل های انرژی پایدار به جای فسیلی (نفت، اورانیوم...).

هفتم، چپ مورد نظر ما به منزله تشکلی سوسیالیستی، همبستگی خود را با جنبش های جهانی برای شکل دهی به جهانی دگر اعلام می دارد. این جنبشها برای تغییر مناسبات حاکم سرمایه دارانه بر جهان، برای بهزیستی مردمان جهان در برابری، برای مشارکت شهروندان جهان در تعیین سرنوشت خود بدون سلطه ی قدرتهای بزرگ مالی و دولتی و سرانجام برای پاسداری از محیط زیستی که در حال نابودی است تلاش و پیکار می کنند. ما هم راه این جنبش ها برای ایجاد جهانی دگر هستیم.

ژوئیه ۲۰۱۴ - تیر ۱۳۹۳

cvassigh@wanadoo.fr

استراتژی چپ برای گذار به نظام دموکراتیک

جمشید مهر - احمد آزاد

ما، بخشی از چپ‌های ایران، به آزادی، دموکراسی، برابری، همبستگی انسانی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم اعتقاد داشته و برای تحقق آن‌ها در ایران مبارزه می‌کنیم. آزادی با عدالت اجتماعی و سوسیالیسم با دموکراسی پیوندی ناگسستنی دارند.

در راه نیل به سوسیالیسم، که همواره و از همین امروز برای آن تلاش و مبارزه می‌کنیم، هدف مقدم ما سرنگونی حکومت اسلامی و استقرار نظام جمهوری دموکراتیک و لائیک در ایران است.

نظام جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی نظامی است سرمایه‌داری، استبدادی که با تلفیق دین و دولت در بنیاد خود (قانون اساسی، ولایت مطلقه فقیه و ساختار رژیم سیاسی)، در ساختارهای حقیقی و حقوقی، در قضا و آموزش و پرورش، در قواعد حاکم بر ساختار قدرت و قوای قهریه، با ایجاد تبعیضات گوناگون، سلطه دائمی سرکوب و خفقان، ... مانع اعمال اراده مردم و حق حاکمیت و حق انتخاب آنان برای تعیین سرنوشت خویش، در تضاد با دموکراسی و مانع اصلی تکامل جامعه ایران و تحول دموکراتیک آن است.

با توجه به ماهیت و عملکرد ۳۵ سال حکومت اسلامی، این نظام اساساً اصلاح‌ناپذیر است از همین رو ایجاد امید نسبت به اصلاح‌پذیری رژیم دامن زدن بر توهم است. در همین حال ما از مطالبات و مبارزات مردم برای بهبود شرایط کار و زندگی‌شان و توانمند شدن مردم در اعمال اراده‌شان که رژیم را ناگزیر به عقب‌نشینی می‌کند، کاملاً حمایت می‌کنیم.

مبارزه برای براندازی نظام جمهوری اسلامی در راستای دموکراسی و برپائی ایرانی آزاد و آباد وظیفه مقدم انقلاب ایران است.

ما خواستار جدائی کامل بین دین و دولت بوده و هر نوع حکومت دینی یا موروثی را در تضاد با اصول و موازین دموکراسی می‌دانیم.

مختصات نظام جایگزین

تشکیل مجلس موسسان از طریق انتخابات آزاد برای تدوین قانون اساسی جدید، برابری مردم در مقابل قانون صرفنظر از تفاوت‌های جنسیتی، دینی، ملیتی، زبانی، قومی، مسلکی و عقیدتی، جدائی کامل دین و دولت، استقلال سه قوه، اجرایی، قضایی و قانون‌گذاری، احترام به عقیده و مذهب هر شهروند، پلورالیسم، تأمین آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی، تأمین حقوق دموکراتیک (حق تشکل و اجتماع، حق اعتصاب و ...)، حق رای همگانی، انتخابات آزاد و انتخابی بودن همه مسئولان، مبارزه علیه هرگونه تبعیض و برای برابرحقوقی همه شهروندان، حاکمیت قانون (با تأکید بر این مهم که هر قانونی مشروعیت خود را از اراده مردم کسب می‌کند)، تأمین برابر حقوقی زنان و مردان در همه زمینه‌ها، لغو شکنجه و اعدام، به رسمیت شناختن موازین حقوق بشر از جمله مختصات اصلی نظام جمهوری دموکراتیک مورد تأکید ما است.

حق کار و حق برخورداری از امکانات زیست برای تمامی شهروندان، تامین اجتماعی و بیمه همگانی (اعم از درمانی، بیکاری و بازنشستگی) برای همه کسانی که در ایران کار و زندگی می‌کنند، تامین نظارت و کنترل اتحادیه‌های کارگری و دیگر نهادهای مدنی بر موسسات بیمه و درمان، قراردادهای دسته جمعی کار و تعیین حداقل دستمزد، از مختصات این نظام دموکراتیک است.

ما بر گسترش و تعمیق دموکراسی که نیازمند کنترل و نظارت بر اقتصاد به وسیله مردم و تشکلهای آنان است، تأکید می‌کنیم. مصادره دارائی‌ها و ثروت‌های تصاحب شده بوسیله بنیادها و نهادهای مذهبی-سیاسی- نظامی، برقراری مالکیت اجتماعی بر بخشهای کلیدی اقتصادی، برنامه ریزی جامع برای رشد و توسعه پایدار و پاسخگوئی نیازهای اکثریت جامعه، تلفیق برنامه و بازار، ایجاد بخش عمومی، قوی و کارآمد را ضروری میدانیم.

مبارزه برای دفاع از محیط زیست امری تجملی نیست. کارگران و زحمتکشان شهری و روستائی بیش از دیگران از تخریب و تعرض محیط زیست آسیب و زیان می بینند. ما بر ضرورت مبارزه برای حفظ محیط زیست تأکید داریم و آنرا جزئی از استراتژی چپ سوسیالیستی می دانیم.

نیروی گذار از جمهوری اسلامی به نظام دموکراتیک

جامعه ما به لحاظ تحولات گذشته و معاصر، و به رغم سیاست‌های جمهوری اسلامی، بر پایه مختصات جمعیتی و اجتماعی کنونی (جوانی جمعیت، گسترش شهرنشینی، میزان و سطح تحصیلات و سهم زنان در آنها، گسترش ارتباطات مدرن و...) بیش از هر زمان مستعد دموکراسی و آزادی است و وسیعترین قشرهای جامعه تشنه آزادی و خواهان دموکراسی هستند.

به زیرکشیدن جمهوری اسلامی نیازمند سازمان‌یابی و بمیدان آمدن اکثریت مردم جامعه کارگران و زحمتکشان، مزد و حقوق بگیران، فرودستان و اقشار و نیروهای آزادی خواه، دمکرات و لائیک است. آنچه که موجب می‌گردد تا این اکثریت عظیم پا به صحنه مبارزه بگذارند و پیکار علیه رژیم را پیش ببرند، مبارزه برای مطالبات و حقوق فردی و صنفی و اجتماعی ملموس و بلاواسطه آنان است. پیکار برای خواسته‌ها و بهبود شرایط زندگی این اکثریت عظیم و مبارزه برای آزادی و دموکراسی بستر اصلی بمیدان آمدن توده‌هاست. هر مبارزه‌ای برای استقرار دموکراسی با حضور و مشارکت سازمان یافته مردم برای تحقق این مطالبات و ارتقاء آگاهی آنان، به نتیجه خواهد رسید. پیوند مبارزه برای نان و مبارزه برای آزادی، زمینه اصلی گسترش و پیشروی چنین مبارزه‌ای است.

جنبش‌های مطالباتی، خاستگاه اصلی شکل‌گیری نهادهای مدنی و ایجاد تشکل‌های اجتماعی و گروهی حول خواسته‌های صنفی، اقتصادی و اجتماعی هستند. ایجاد و تقویت سازمان‌های اجتماعی، از قبیل اتحادیه‌های کارگری و کارمندی، نهادهای سراسری زنان، دانشجویان، نویسندگان، روشنفکران و روزنامه‌نگاران، اساتید دانشگاه‌ها، معلمان در مقیاس کشوری، و در یک کلام جنبش‌های اجتماعی می‌تواند در تداوم خود و در همپیوندی در بین خود، جنبشی سترک و انقلابی را منتج شوند که پایه‌های حکومت را به لرزه درآورده و گذر از استبداد دینی به دموکراسی را در چارچوب اعمال اراده و حق حاکمیت توده‌ها میسر کند.

توازن قوای کنونی جامعه را مقاومت، پیکار و گسترش مبارزه توده‌های مردم (جنبش طبقه کارگر، زنان، ملیتها و دیگر جنبش‌های اجتماعی ...) و نیروهای سیاسی آزادی و دموکراسی خواه برهم می‌زنند.

ما ضمن تاکید بر روش‌های مسالمت‌آمیز، از حق مردم در کاربست همه اشکال مبارزه برای دفاع از خود در برابر تهاجمات رژیم دفاع می‌کنیم. اشکال و ابزار مبارزه برای گذار از جمهوری اسلامی، گسترش اعتراضات، تظاهرات، گردهمائی، مبارزات فراقانونی، نافرمانی مدنی،

اعتصابات صنفی و عمومی، تشکل یابی و سراسری شدن این اعتراضات، قیام وعصیان علیه جباریت حاکم است.

مبارزه برای دموکراسی بمعنای مبارزه برای تمام عناصر تشکیل دهنده آن است. تعلیق یا تعویق برخی از عناصر ضروری دموکراسی، آن را به امری غیرواقعی و صوری تبدیل خواهد کرد.

شناسائی حق تعیین سرنوشت ملیتهای ساکن ایران و دفاع از سیاست اتحاد داوطلبانه، خودگردانی در امور محلی از جمله در شکل فدرالیسم، پیشبرد سیاست عدم تمرکز جزء جدائی ناپذیر استراتژی گذار از جمهوری اسلامی و در راستای استقرار دموکراسی است.

اتحاد و ائتلاف ها

اتحاد و همکاری نیروهای چپ برای استقرار نظامی دموکراتیک و لائیک و همچنین برای گسترش دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم یک ضرورت است. ما برای اتحاد نیروهای چپ و برآمد گفتمان چپ مبارزه می‌کنیم. ما بر طرح و تبلیغ مواضع و دیدگاه های چپ در مورد مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، و تقویت پیوند با جنبشهای اجتماعی جاری در ایران و به ویژه جنبش کارگران و دیگر مزد و حقوق بگیران پای می فشاریم و برای ایجاد و گسترش ائتلاف دموکراتیک و تقویت موقعیت چپ در درون آن مبارزه می‌کنیم

نیروهائی که برای آزادی، جدائی دین از دولت، استقرار دموکراسی، حفظ استقلال و صلح و همزیستی مبارزه میکنند، باید تلاشهای خود را برای سامان دادن به یک ائتلاف وسیع جهت تحقق این اهداف دوچندان کنند. ما برای تشکیل و گسترش ائتلاف هر چه وسیعتر همه نیروهای دموکرات، لائیک و ترقیخواه می‌کوشیم و همکاری و اتحاد همه نیروها، شخصیتها و جریاناتی را که در راه استقرار یک نظام جمهوری دموکراتیک و لائیک مبتنی بر اراده مردم به جای جمهوری اسلامی تلاش و پیکار می‌کنند، ضرورتی انکارناپذیر می‌دانیم.

همبستگی بین‌المللی

ما بر مبارزه علیه امپریالیسم و برای حفظ استقلال و حق حاکمیت ملی، حق تعیین سرنوشت ملل و حقوق بشر، برای تقویت همبستگی بین‌المللی کارگران و زحمتکشان، تنظیم روابط خارجی و بین‌المللی برپایه صلح و دوستی میان ملتها پای می‌فشاریم. ما با هر نوع مداخله خارجی و آلترناتیوسازی نیروهای خارجی مخالفیم، در همین

حال تلاش برای بازتاب مبارزات مردم ایران و جلب پشتیبانی بین‌المللی و منزوی کردن هر چه بیشتر جمهوری اسلامی را ضروری می‌دانیم.

چهارشنبه ۴ تیر ۱۳۹۳

انتخابات آزاد و منصفانه

استراتژی عبور مسالمت آمیز از جمهوری اسلامی!!

منوچهر مقصودنیا

تعریف انتخابات آزاد و پیش شرط‌های لازم برای برگزاری آن در اعلامیه اتحادیه بین‌المجالس به دقت و با جزئیات آمده است. مانند: "حق تمامی افراد برای مشارکت در اداره کشور خویش به طور مستقیم یا از طریق نمایندگان انتخابی، رأی دادن در انتخابات آزاد از طریق آراء مخفی، داشتن موقعیت یکسان برای نامزد شدن در انتخابات، و بیان عقاید سیاسی به طور فردی یا در شکل‌ها، *"

و یا در اصل ۴ بند ۱ در خصوص حقوق و مسئولیت دولت‌ها آمده است: "دولت‌ها باید با استفاده از ابزارهای مختلف مبتنی بر قانون اساسی و نیز تعهدات بین‌المللی خود، یک چارچوب ساختاری را برای برگزاری انتخابات دوره‌ای، حقیقی، آزاد و منصفانه فراهم آورند. *"

و اینکه چه حقوق و آزادی‌های فردی و شهروندی، و حقوق گروهی تشکیل‌دهنده احزاب باید وجود داشته باشد تا انتخابات آزاد عملی گردد، در این اعلامیه تشریح شده است.

عملکرد انتخابات آزاد در ایران بطور کلی، یعنی درپروسه گذر از استبداد به دموکراسی و در شرایط ویژه حاضر با وجود حاکمیت رژیم مستبد و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، چه معنی‌ای می‌تواند داشته باشد؟

اگر قبول داشته باشیم که کشورمان دوران گذار از استبداد به

دمکراسی را طی می کند و یکی از ارکانهای مهم و اصلی سیستم سیاسی دمکراتیک را برگزاری انتخابات آزاد بدانیم، نتیجه می گیریم که شعار انتخابات آزاد در عین داشتن عملکرد مرحله ای، راه کاری بلند مدت و استراتژیک هم می باشد. راه کاری با عملکرد چند وجهی. یعنی علاوه بر عملکرد اصلی انتخابات آزاد که در اعلامیه اتحادیه آمده است؛ " مشروعیت هر دولتی برگرفته از اراده مردم آن کشور است که از طریق برگزاری انتخابات حقیقی، آزاد و منصفانه به صورت دوره ای و بر مبنای مفهوم جهانی حق رأی یکسان و مخفی تحقق می یابد." عملکرد مرحله ای و در خدمت گذر از جامعه استبدادی به جامعه دمکراتیک را هم داراست.

به پاره ای از این وجوه اشاره می کنم:

۱ — استراتژی دمکراتیک و مسالمت آمیز برای عبور از نظام جمهوری اسلامی

هم اکنون می توان از ۳ استراتژی برای تحول سیاسی در ایران نام برد. استراتژی " اصلاح نظام "؛ استراتژی سرنگونی و استراتژی تحول بنیادین دمکراتیک و مسالمت آمیز.

در مورد ۲ استراتژی اصلاح نظام و سرنگونی به اندازه کافی، در دفاع و یا نقد و بررسی اش مقاله نوشته شده است. در این مطلب کوتاه بدان نمی پردازم.

جمهوری اسلامی دارای مشروعیتی مبتنی بر اراده مردم کشور که از طریق برگزاری انتخابات حقیقی، آزاد و منصفانه و بر مبنای مفهوم جهانی حق رأی یکسان و مخفی تحقق یافته باشد، نیست. چرا که تاکنون هیچ یک انتخاباتی که در جمهوری اسلامی برگزار شده آزاد نبوده است. و اساساً با وجود ساختار و قوانین حاکم بر نظام که مغایر ضوابط و معیارهای بین المللی می باشد، امکان برگزاری انتخابات آزاد در آن ممکن نیست.

نه " سیاست تغییر رفتار رهبری "، که سیاست و ورزی را در حد دعوی خانوادگی پائین می آورد، و نه شعار " اجرای بدون تنازل قانون اساسی " که بنوعی تداوم نظام را در اذهان زنده می کند، نمی توانند چنان راه کاری باشند که علاوه بر دارا بدون خصلت مسالمت آمیز، جامعه را از نظام جمهوری اسلامی عبورداده و حاکمیتی دمکراتیک بر کشور مستقر نماید.

راه کار اصلاح نظام، که با وجود قانون اساسی و ساختار توتالیتر و

ایدئولوژیک حاکمیت تقریباً محال می باشد. هر راه کاری که هدف عبور از ساختار حقیقی و حقوقی استبدادی حاکم، و جایگزینی اش با ساختاری دمکراتیک را در دستور نداشته باشد، در خدمت تدوام رژیم قرار می گیرد. اما از درون یک انتخابات آزاد و منصفانه، در ایران دولتی بیرون خواهد آمد که با نظام جمهوری اسلامی تفاوت ماهوی خواهد داشت. یعنی جامعه وارد مرحله بعد از جمهوری اسلامی خواهد گردید. و هم تحول انجام شده دمکراتیک و مسالمت آمیز خواهد بود.

آری، ویژگی دیگر این استراتژی، شکل دمکراتیک و مسالمت آمیز بودن آن است. برای این دمکراتیک است که مردم آزادانه و با حقوق برابر دست به انتخاب می زنند. مسالمت آمیز است، چرا که همه نیروها، سازمانها و احزاب دمکراتی که، معیارهای شناخته شده انتخابات آزاد و منشور جهانی حقوق بشر را پذیرفته اند، می توانند با حقوق برابر در آن شرکت نموده و تغییر و تحولات مورد نظر خود را از طریق صندوق رای عملی نمایند.

کوتاه سخن، این استراتژی هم امکان تحول بنیادین سیاسی و هم عبور از نظام جمهوری اسلامی را بصورت دمکراتیک و مسالمت آمیز فراهم کرده و کسی را هم از حیات سیاسی جامعه حذف نمی کند.

۲ — انتخابات آزاد بعنوان راه کاری برای هماهنگی و اتحاد عمل نیروهای سیاسی

علیرغم پیشرفت های مثبت و چشمگیر صورت گرفته در جامعه سیاسی ایران، در راستای تحمل دگراندیشان، همنشینی با دیگر نحله های سیاسی، هماهنگی و همکاری بین نیروهای مختلف سیاسی، اما جامعه ماهنوز با توافقی وسیع درگستره ملی فاصله دارد. سالهاست که برای غلبه بر این معضل تلاش شده است، اما هنوز با راه کار و استراتژی واحد و مورد قبول رد پهنه ملی فاصله داریم. انتخابات آزاد می تواند یکی از آن حلقه های مهم گم شده برای توافق درگستره ملی باشد. راه کاری برای تحول دمکراتیک، مسالمت آمیز و ملی، که همچنین بر معیار بین المللی استوار می باشد. تاکید کنم که بدون چنین توافق گسترده نه عبور از این نظام و نه گذر از جامعه استبدادی به جامعه دمکراتیک ممکن است.

در این شرایط آنهاییکه همکاری گسترده بین نحله های مختلف فکری در راستای استقرار دمکراسی مبتنی بر منشور جهانی حقوق بشر را درست دانسته و در این راه مبارزه و تلاش می کنند، راه کار استراتژیک انتخابات آزاد، یکی از حلقه ای اتصال مهم در این مسیر می باشد.

به عبارت دیگر اگر در کنار نزدیکی و حتی اتحاد نیروهای هم جنس، ائتلاف بزرگ سیاسی از همه نحله های فکری را ضروری بدانیم، راه کار (استراتژی) انتخابات آزاد و منصفانه می تواند حلقه مرکزی توافق آن باشد.

خوشبختانه امروز شعار انتخابات آزاد و منصفانه با نظارت بین المللی، از سوی طیف های زیادی از جامعه سیاسی، چه در داخل و چه در خارج کشور مقبولیت کسب نموده است.

۳ — انتخابات آزاد راه کاری برای فردای بعد از جمهوری اسلامی

دوران گذر از استبداد به دموکراسی، پروسه ای سخت، پیچیده، نسبتاً طولانی، دارای افت و خیز و همراه با هزینه های جانی و مالی می باشد. این پروسه از دهه ها سال قبل در ایران شروع شده است. یعنی این پروسه قبل از حاکمیت کنونی شروع و تا مدتها بعد از آن هم ادامه خواهد داشت.

جمهوری اسلامی رفتنی است. دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد. اما چگونه می توان بر چرخه معیوب کنار گذاشتن نظامی استبدادی و جایگزینی اش با نظام استبدادی دیگر غلبه کرد؟ چه مکانیزمی را می توان پیدا کرد که مردم سالاری و دموکراسی را جایگزین استبداد کنونی نماید؟ چگونه می توان امید داشت که اتحاد و توافقی برای عبور از حاکمیت کنونی، فردا جایش را به دشمنی و حذف یکدیگر نخواهد داد؟ خلاصه، نیروهای مختلف سیاسی تا آنجا که ممکن است، می باید بر مبنای منشور جهانی حقوق بشر و دموکراسی، برای دستیابی به توافق حداکثری تلاش کنند. طبیعی است که نمی توان بر روی تمامی موارد مورد اختلاف به توافق رسید.

چنین نیروی وسیع و گسترده ای، نمی تواند بر روی همه مسائل و چالش های پیش روی جامعه به توافق برسد. اختلاف نظر، بین نیروهای دمکرات سیاسی امر طبیعی است. اما هنر و مهارت جامعه سیاسی این است که چگونه با داشتن اختلاف نظر، بر سر اشتراکات همکاری کند. از این رو تلاش برای توافق بر روی تمامی مسائل پیش روی جامعه، کارساز نبوده و اختلاف برانگیز است. ولی نباید از این عدم توافق ترسید. و یا همکاری و اتحاد را موکول به این نمود که بر روی تمامی راه کارها و جزئیات برنامه ای، هم نظری و توافق صورت گیرد. چنین رویدادی عملی نیست. ولی چه مکانیزم دمکراتیکی برای حل اختلاف بین طیف های مختلف سیاسی می توان یافت؟ بشر مترقی و پیشرفته به این سوالات پاسخ داده است.

اما جواب به این سوال که با اختلافات چه کنیم، سوالی که به همان اندازه پیدا کردن اشتراکات و توافق بر روی آنها دارای اهمیت می باشد. راه حل، دمکراتیک و تجربه شده، می تواند چنین باشد، توافق کنیم که تصمیم گیری نهائی بر روی مفادی که بر روی آنها توافق حاصل نشده است، توسط نمایندگان منتخب مردم با برگزاری انتخاباتی آزاد و دمکراتیک، در مجلس موسسان ملی اتخاذ شود. در چنین حالتی، حتی بر روی مواردی که اختلاف داریم، توافق حاصل شده است. توافقی با شرکت همه نیروهای دمکرات.

راه حل دمکراتیک صندوق رای است. قبول کنیم که داور و تصمیم گیرنده نهائی روی اختلافات، مجلس ملی ای است که نمایندگانش بصورت دمکراتیک و آزاد انتخاب می شوند.

یا با هم توافق می کنیم تا با انتخابات آزاد شرکت، برنامه های خود را به رای گذاشته، و به نتایج بیرون آمده از آن تن دهیم، یا با یکدیگر جنگیده تا سرانجام قویترین نیرو بقیه را سرکوب و استبدادی دیگر حاکم شود. و این یعنی توافق عمومی در وسیعترین شکل ممکن درگستره ملی، حتی برای راه کارهای متفاوت برنامه ای و حزبی.

۴ — ایجاد شکاف در نظام

گفتمان انتخابات آزادپتانسیل ایجاد هماهنگی و اتحاد عمل را در خود دارد. علاوه بر این، به جرات می توان اضافه نمود که گفتمان انتخابات آزاد شکاف درون حاکمیت را هم افزایش می دهد. آن بخشهایی از حاکمیت که از دایره قدرت نظام به بیرون پرتاب می شوند، بالقوه آمادگی پذیرش شعار انتخابات آزاد را دارا هستند. یعنی انتخابات آزاد از یکسوتوان متحد کردن مخالفین نظام جمهوری اسلامی را داشته و از سوی دیگر شکافهای درون حاکمیت را افزایش می دهد.

ما هنوز با فروپاشی رژیم فاصله داریم. در این دوره آن بخشهایی از نظام که توسط حلقه اصلی و سختش حذف و به بیرون پرتاب می شوند، به گفتمان انتخابات آزاد می پیوندند. اگرچه هنوز برداشتشان از انتخابات آزاد، با اپوزیسیون که معیارهای بین المللی پذیرفته شده در ارتباط با انتخابات آزاد را مبنی قرار می دهد، فاصله دارد. اما همین گام اولیه به اندازه خود مهم است. چرا که بخشی از حاکمیت به گفتمانی، هرچند در ابتدا ناقص روی می آورد که گفتمان اپوزیسیون است. یعنی حاکمیت بخشی از پایگاهش را از دست داده و همزمان بر پایگاه اپوزیسیون افزوده می شود. بعبارت دیگر گفتمان اپوزیسیون تبدیل به گفتمان سیاسی غالب در کشور می شود. اگر قبول کنیم که غلبه

گفتمانی درسیاست گام اصلی و مهم برای تغییر و تحول می باشد، درآنصورت این رویداد به اندازه کافی برای هسته اصلی وسخت حاکمیت ترسناک خواهد بود.

اما چرا رژیم درمرحله فروپاشی نیست؟ درست است که توان مدیریتی رژیم بشدت تضعیف شده، ولی هنوزتوان کنترل بحرانها و قدرت حکومت کردن را ازدست نداده است. علاوه براین آغازفروپاشی زمانی است که ازیک سو حکومت توان کنترل بحرانها را ازدست داده وازسوی دیگر نیروی سیاسی جایگزین، مورد قبول جامعه شکل گرفته باشد. اما دوره بعد ازفروپاشی، و خلع قدرت حاصل از آن، بدون دردسروهزینه نیست. نسبت به شدت وحدت، چگونگی عبوروسطح وعمق توافقات نیروهای شرکت کننده درامر فروپاشی، این مرحله می تواند همراه با زخمهای شدیدی برشیرازه و ارکانهای جامعه و یا با حداقل هزینه طی شود. درنتیجه هرنیروی ملی و آزادیخواه باید تمام توانش را بسیج کرده تا این مرحله با کمترین هزینه به سرانجام برسد.

خطروقتی جدی گرفته می شود که توجه داشته باشیم، حاکمیت جمهوری اسلامی درطول حیاتش نشان داده که ازهیچ جنایتی برای تداوم و بقایش کوتاهی نمی کند. و وقتی هم که به مرحله فروپاشی برسد امکان بکارگیری خشونتی لخت وسهمگینتردورازانتظار نیست. علاوه براین خطر ناشی ازخلا قدرت بعداز فروپاشی، خلائی که با فروریختن ارگانهای دولتی ایجاد می گردد، دست کمی ازخطر خشونت بکاربرده شده توسط حاکمان مغلوب ندارد. با ایجاد چنین خلائی، هرگروه کوچک، اما متمرکز، سازماندهی شده و خشونت طلب می تواند دردسرآفرین بوده و نیروهای سیاسی دمکرات متفرق راسرکوب و ازشرکت درحیات سیاسی آینده حذف نماید.

بی توجهی و کم اهمیت دادن به خطرات ناشی ازخلع قدرت دوران بعد ازکنارگذاشتن رژیم، مقوله مهمی است که نباید جامعه سیاسی ایران بدان بی تفاوت باشد. معلوم نیست که اینبارحتماً " با بیرون رفتن دیو، فرشته ای خواهد آمد" . به همین دلیل آن راه کارها و اهدافی باید دردسرتورقرارگیرد، که علاوه برخصلت و عملکرد هماهنگ کننده، اتحادآفرین و صلب کننده، خصلت دمکراتیک، مترقی و ایجابی هم داشته باشد. انتخابات آزاد ومنصفانه، هردو خصلت و عملکرد را باهم داشته و یکی ازمحورهای مهم و سازمان دهنده چنین توافقی می باشد.

روشن است که راه کارانتخابات آزاد می تواند آن راه کاری باشد که ما دوره فروپاشی و بعد ازآنها با هزینه کمتری طی نمائیم. چرا که

این حسن را هم دارد، تا بخشهایی از حاکمیت که "عاقلتر" بوده و نمی‌خواهند همه امتیازات بدست آورده را از دست بدهند، از هسته سخت و خشن حاکمیت جدا نماید. جدا شدن بخشی از حاکمیت درچنین مرحله ای چند امتیاز مهم دارد. الف — هسته سخت حاکمیت را ضعیف کرده و از شدت خشونت آن می‌کاهد. ب — از متلاشی شده کامل نهادهای دولتی جلوگیری می‌کند. ج — خلا کامل قدرت را بعد از فروپاشی از بین می‌برد.

۰۴.۰۴.۱۳۹۳

* برگرفته از — اعلامیه اتحادیه بین المجالس در خصوص شرایط انتخابات آزاد و منصفانه سال ۱۹۹۴